



جایگاه صلح در فلسفه‌ی ایمانوئل کانت

پدیدآورده (ها) : مک اف، علاءالدین

حقوق :: مطالعات تطبیقی حقوق بشر :: پاییز و زمستان 1395 - شماره 2

از 35 تا 52

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1280207>

دانلود شده توسط : سیدمحمدحسین سادات چاوشیان

تاریخ دانلود : 27/11/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتال که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

دو فصل نامه علمی - اختصاصی مطالعات تطبیقی حقوق بشر

سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

Comparative Studies of Human Rights, Vol. ۱, No. ۲, Fall & Winter ۲۰۱۶

صفحات ۳۵ تا ۵۲

جایگاه صلح در فلسفه ایمانوئل کانت

علاءالدین ملک‌اف^۱

چکیده

صلح برای بشریت امری اجتناب‌ناپذیر است. صلح از بنیادی‌ترین نیازها و آرمانهای بشریت است. بدون دستیابی به صلح و تفاهم، دستاوردهای تمدن بشری در معرض آسیب و نابودی بوده، توسعه پایدار انسانی و تأمین و تضمین‌کننده حقوق بشر دور از دسترس خواهد ماند. صلح وضعیتی است که در آن افراد، گروه‌ها و ملت‌ها با حفظ کرامت انسانی خود زندگی همراه با عدالت، امنیت، شکوفایی، مدارا و همکاری را تجربه کرده، در تعیین سرنوشت خویش فعالانه مشارکت می‌کنند. الآن که در قرن بیست و یکم قرار داریم و بحث از Peace education مطرح است. و صلح به عنوان پیش‌شرط تحصیل و مقارن با تحصیل قلمداد می‌شود. حتی بعضی این مسئله را به حدی برجسته می‌کنند که همزمان با آموزش نوشتن و خواندن، باید تحصیلات و مهارت‌های صلح‌مداری و صلح‌جویی را در کودکان و بچه‌ها پرورش داد. در اینجا شاید به نظر بعضی انتخاب ایمانوئل کانت دور از صواب بیاید. لیکن به نظر نگارنده با توجه به پیشینه فلسفی بحث صلح در فلسفه کانت، هم بهتر می‌توان جایگاه صلح را رصد و پردازش نمود و هم برای بهبود وضعیت صلح در جهان اقدامات مناسبی می‌توان اندیشید و همچنین وقتی مسئله مهمی مثل صلح را می‌خواهیم بین‌المللی‌اش کنیم، ضروری است که با

^۱ - دانشیار آکادمی ملی علوم جمهوری آذربایجان

ادبیات جهانی حرف بزیم و در این راستا پیشینه فلسفی صلح به ما کمک می‌نماید تا هم مبانی پایدار صلح جهانی را دوراندیشانه بریزیم و هم برای فهم درست معنای صلح، با استفاده از عقل عمومی بشر که با فلسفه بیشتر مناسبت دارد، تدابیر لازم را تدارک ببینیم. از این رو از فیلسوفان مغرب‌زمین ایمانوئل کانت را به عنوان فیلسوفی که رسماً به این کار مبادرت ورزیده و نیز از اصول و امهات فلسفه‌اش در این راستا استفاده نموده و همچنین رساله‌ای به نام صلح پایدار^۱ به رشته تحریر درآورده است را انتخاب نمودم. رساله «صلح پایدار» کانت اراده ملت‌ها را مد نظر دارد و حقوق و قوانین اساسی جمهوری را همچون پیش‌شرطی فرض می‌نماید و نتایج خود را از اصل ضرورت استخراج می‌کند. کانت در این رساله مسیری را ترسیم می‌کند که انگیزش اخلاقی با ضرورت طبیعی در آن با هم تلاش می‌کند. کانت در چهارچوب فلسفه تاریخ خود شرایط لازم و کافی برای صلح پایدار را جزء به جزء توصیف می‌کند. از این رو در نظر کانت تحول از حالت طبیعی جنگ به حالت صلح در میان انسانها ضمن مراحل رخ می‌دهد. در مرحله نخست، نظم قانونی در هر کشوری برقرار می‌شود، در مرحله بعدی حقوق و قوانین بین‌الملل بر روابط دولت‌ها حاکم می‌شود، در مرحله سوم و نهایی نظمی جهانگیر و جهان-میهنی فرامی‌رسد که در آن آدمیان و حاکمان آنها شهروندان یک دولت جهانی به شمار می‌روند که تمامی انسانیت را دربر می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: ایمانوئل کانت، جمهوری، صلح جهانی و پایدار، جمهوری بین‌الملل،

^۱ - در زبان انگلیسی Perpetual peace؛ در زبان آلمانی Zum ewigen frieden

درآمد

ایمانوئل کانت Immanuel Kant (۱۸۰۴-۱۷۲۴م) فیلسوفی است که بعضی او را یکی از سه فیلسوف بزرگ جهان در کنار افلاطون و ارسطو شمرده‌اند. (Hans Reiss, Introduction, Kant Political writing, p. ۳۹) به نظر می‌رسد اهمیت او در این است که هر جا لغزش نظریه‌های فیلسوفان گذشته می‌شد، با عوض کردن فرضها و متدهای قبلی انقلاب کپرنیکوار در آن مسئله ایجاد می‌کرد و به حل مشکل می‌پرداخت. در این مقاله سعی شده تا به بررسی و کنکاش پیرامون موضوع اساسی صلح در نظریه کانت پرداخته شود. او در باب صلح بیش از هر کتابش در کتاب صلح پایدار (Perpetual peace) به توضیح آراء خویش پرداخته است. نظریه‌های قبل از کانت در این باب همگی غایت‌مدار و مشروط بودند. در برخی غایت قرب به خداوند و یا قرب به حاکم و در مواردی رسیدن به سعادت و منفعت دنیوی و... می‌باشد. اما کانت با نظریه صلح پایدار خود، انسان را خودبنیاد ساخت و به عنوان قانون‌گذار معرفی کرد و اینکه بشر باید از قوانینی اطاعت کند که خود وضع می‌نماید، نه اینکه تابع برنامه‌های دیگران باشد. با مسامحه می‌توان گفت که تمام فلسفه کانت انقلاب کپرنیکی است. چون او در همه فلسفه خود به دنبال عوض کردن پیشفرض‌هاست و به این ترتیب به خدایی رساندن بشر است و خود بشر را آغاز حرکت می‌داند. در مباحث سیاسی و حقوقی هم «فلسفه سیاسی و حقوقی وی به طور پیوسته و مستمر، در کانون پژوهش‌ها، گفت و گوها و برخورد اندیشه‌ها در حوزه فلسفه سیاسی غرب قرار گرفته است. فلسفه کانت در پیدایش نظریه‌های حکومت و صلح جهانی و در پویایی، پایایی و گسترش ادبیات فلسفه سیاسی و حقوقی در حوزه فکری انگلیسی، آمریکایی به طور اخص و در سراسر جهان به طور اعم، تأثیرات بنیادین داشته است. اندیشه‌های کانت در پی افکندن شالوده و آموزه‌های لیبرالیسم و تأثیرگذاری وی بر فیلسوفان و اندیشه‌وران متأخر در حوزه صلح جهانی و... در این زمینه دارای اهمیت فراوان است، تا آنجا که کانت به عنوان «پدر لیبرالیسم» و «پدر مدرنیته» شناخته شده است.» (محمودی، ۱۳۸۴، ص ۲۱-)

به نظر می‌رسد طرح فلسفه انتقادی او به ویژه در سه رساله مشهورش؛ نقد عقل محض (۱۷۸۱)، نقد عقل عملی (۱۷۸۸)، و نقد داوری (۱۷۹۰)، در این قضاوت مؤثر است.

جایگاه صلح در فلسفه کانت

ایده اصلی کانت آزادی است. کانت از فیلسوفان خوشبین به بشریت است. لذا کانت حقیقی را باید در مسائلی همچون صلح پایدار جهانی شناخت. ما در این مقاله در صدد تبیین جایگاه و موضوع صلح با ویژه‌گیهای پایدار و جهانی کانت هستیم. به این سبب که اینها واقعاً دغدغه امروز بشریت هستند.

امروزه این حقیقت بر هیچ محقق تیزبین و آشنای به حقوق، پوشیده نیست که حقوق، خود هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است. تلاشی برای صلح، استقرار نظم، عدالت و تأمین پیشرفت بشر است. به این لحاظ، لازم است رابطه این وسیله با اجتماع، عدالت و به طور کلی، فرهنگ حاکم بر ملت‌ها روشن شود.

صلح (Peace) به عنوان یک بحث فلسفی عمر زیادی ندارد. بسیاری معتقدند که، مفهوم صلح یک مفهوم مدرن است نه کلاسیک، و اصلاً مفهوم کلاسیک به حساب نمی‌آید. اینکه انسان حق صلح دارد، در فلسفه کلاسیک شناخته شده نبود. در گفتمان عصر روشنگری (The Enlightenment) است که مفهوم صلح به صورت فربهی مطرح شده است. این واژه شأن اومانستی زیادی دارد. (صانعی دره بیدی، ۱۳۸۴، ص ۱۹)

به عبارت دیگر در پارادایم مباحث سنتی امکان طرح این مفهوم وجود ندارد. انسان حق صلح دارد یعنی چه؟ با چه کسی صلح بکنند؟ با توجه به اینکه تفکر کلاسیک خدامحور بود. در آن تفکر حق محوری و حقوق بشر با خدامحوری سنجیده می‌شد. یعنی یا بابد حقوق خداوندی را رعایت بکنی یا باید کشته بشوی! لذا جنگها و... شروع می‌شد.

ولی در دوره روشنگری بشر جدید و مدرن با اعراض از خدامحوری به مفهوم فربهی آن به صلح پایدار و حقوق بشر دست یافت. قبل از کانت در فلسفه عصر روشنگری این بحث مطرح بود. صلح وصف جهانی دارد، چون طبیعی و ذاتی انسانهاست. انسان بما هو انسان حقوقی دارد و صلح یکی از آنهاست. و هیچ کس حق ستاندن آن حقوق را ندارد. از ارکان مبانی لیبرالیسم اینست که آدمی حقوقی دارد و نمی‌شود آنها را مقید به قید کرد و یا از انسان سلب کرد. این حقوق در فلسفه کانت در چهار حق خلاصه می‌شود:

۱- حق بیان و اعتقاد (دین)؛

۲- حق مالکیت (اقتصاد)؛

۳- حق آزادی (سیاست)؛

۴- حق تابعیت کشور. (کانت، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶)

در فلسفه لیبرالیسم یکی از مسائل مهم اینست که این چهار تا حق با هم دیگر ناسازگارند. یعنی نمی‌توان حق مالکیت را با حق آزادی و بیان در یکجا جمع کرد. امکان دارد مالکیت‌خواهی یکی آن قدر وسیع بشود که مالکیت افراد دیگر را محدود کند. در فلسفه لیبرالیستی بحث از تضاد و تصادم این حقوق بحث اصلی است. نولیب‌رها سردمداران این مساله هستند. منتسکیو^۱، ولتر^۲ و ژان ژاک روسو^۳ قبل از کانت به این مساله پرداخته‌اند. در این رابطه کتاب‌های زیادی نوشته شده است.

^۱ - Montesquieu (۱۷۵۵-۱۶۸۹م) فیلسوف و متفکر فرانسوی

^۲ - Voltaire (۱۷۷۸-۱۶۹۴) فیلسوف و متفکر فرانسوی

^۳ - ژان ژاک روسو Jean-Jacques Rousseau (۱۷۷۸-۱۷۱۲) فیلسوف و متفکر فرانسوی

منظور اینست که تنها کانت نیست که به این مسأله پرداخته باشد. آنچه برای کانت مهم است، توجیه فلسفی این مطلب است و نه اصل طرح بحث. سؤال کانت این بود که چگونه می‌شود، از اینکه آدمی واجد و دارای حق صلح است، دفاع کرد؟ شکل تحقق حقوق انسان در تاریخ چگونه است؟ سؤال اولی در فلسفه حقوق و دومی در فلسفه سیاست مطرح می‌شود.

در دستور کار کانت اینها قرار دارد، یعنی اینها یک شعار یا یک قالب انتزاعی برای کانت نبوده است. این پرسش اساسی بوده که جامعه باید چگونه باشد تا انسان باید به حقوقش برسد؟ آدمی با چه ساختاری به حقوق خودش می‌رسد؟ جالب اینکه دیدگاه کانت در اینجا جهانی و بین‌المللی است، به این معنا که یا همگان به حقوق خودشان می‌رسند یا هیچکس نمی‌رسد. از نظر کانت انسانیت انسان این حقوق را اقتضاء می‌کند.

یعنی انسان نمی‌تواند بگوید من انسان هستم ولی این حقوق را ندارم. چون امر دائر است بین اینکه یا باید انسانیت را کنار گذاشت و از خود سلب کرد یا بگوید این حقوق را دارم. به عبارت دیگر یا باید در توحش زندگی کرد یا باید حقوق خود را به رسمیت شناخت.

کانت توجیه فلسفی‌ای برای این درست می‌کند. و این توجیه به تعریف انسان در نظر کانت برمی‌گردد. انسان موجودی است که می‌تواند برای خودش تصمیم بگیرد. البته روشن است که بعدها هگل^۱ مخالفتش را با این مسأله اعلام کرد. در مقدمه کتاب "عناصر فلسفه حق" می‌گوید:

^۱ - جورج فردریش ویلهلم هگل G. W. F. Hegel (۱۸۳۰-۱۷۷۰م) فیلسوف بزرگ آلمانی و طرفدار دیالکتیک و صور منطقی.

«این انسان‌شناسی، انسان‌شناسی موهومی است. آدم در پروسه تاریخ به سمت حقوق حرکت می‌کند. مقتضیات تاریخ است که حقوق را برای انسان می‌نویسد و نه انسان بما هو انسان. در تاریخ است که انسان خود و حقوقش را می‌شناسد.»

ولی از نظر کانت حق آزادی بیان، صلح، مالکیت و... ضرورتاً با قانونمندی گره می‌خورد. نمی‌توان تصور کرد که مجموعه‌ای از انسانها واجد حقوق باشند اما قانون تدوین نکرده باشند.

قانون حق را از حالت هیولی و خام خودش خارج می‌کند و به آن فرم می‌دهد. در اینجا کانت بین حقوق فطری و قانون اتصال برقرار می‌کند. تصورهای عدوانی و تجاوز در حقوق یکدیگر را قانون معین می‌کند که از کجا تجاوز شده است. از طرف دیگر قانون با قدرت تثبیت می‌شود. کانت اینجا آزادی، قانون و قدرت خودش را در فلسفه حقوق به روشنی اظهار می‌دارد. در نظر کانت این سه به شدت گره خورده‌اند.

کانت می‌گوید: «قانون را قدرت محقق می‌کند.»

البته اینجا کانت با این شبهه مواجه می‌شود:

اگر صحیح است که آزادی با قانون و قانون با قدرت محقق می‌شود، در این صورت خود قدرت نقش صحیح خودش را چگونه بازی می‌کند؟ به عبارتی نقش کارآئی صحیح خود را چگونه ارائه می‌کند؟ قدرت حامی و پشتوانه قانون است، از کجا معلوم که قدرتمند سوءاستفاده نکند؟ چه تضمینی وجود دارد که قدرت قانون را جابجا نکند؟

پاسخ و پیشنهاد کانت اینست که قدرت را باید با قانون محدود کنیم. از آن طرف هم خود آن قانون باید قدرت داشته باشد. کانت می‌گوید: صحیح است که تسلسل به نظر می‌رسد، ولی در عمل اگر یک یا دو مرحله داشته باشیم مسئله حل می‌شود. به اصطلاح تسلسل عقلی هست ولی تسلسل عملی لازم نمی‌آید. به نظر می‌رسد این مشکل تا الآن وجود دارد، و هر فیلسوفی از نقطه نظر خودش به این پاسخ گفته است. می‌توان گفت این شبهه به صورت بنیادی در لیبرالیسم حل نشده است.

پیوند صلح با حکومت جمهوری جهانی

در فلسفه کانت ضرورت حاکمیت بین‌المللی جمهوری به این علت است که تضمین صلح پایدار جهانی را به دنبال دارد. یعنی به عبارتی حکومت جمهوری بین‌المللی مقدمه صلح جهانی است. لذا حکومت جمهوری ضرورتاً باید تشکیل شود.

جمهوری از نظر کانت

از نظر کانت جمهوری شکلی از حکومت است که در آن، قانون، محور زندگی انسانهاست. و قدرت پشتوانه قانون است. حتی‌المقدور خود قدرت با قانون محدود می‌شود. ولی تعریفی که کانت از جمهوری ارائه می‌دهد، اینطور فهمیده می‌شود که، جمهوری می‌تواند شکل‌های مختلفی داشته باشد. یک شکلش همین حکومت انتخابی است. یعنی به اصطلاح دموکراتیک. اما به هیچ وجه نمی‌توان گفت حکومت انتخابی با جمهوری رابطه ضروری دارد.

کانت می‌گفت: «حکومت انتخابی ضرورتاً شکل تنهای جمهوری نیست. بلکه ممکن است، حکومت استبدادی را که چنین محتوایی داشته باشد از زمره اشکال جمهوری دانست.»

بنابر نظر کانت همه مستبدان بد نیستند. در حکومت انتخابی هم امکان دارد فرد انتخاب شده بعد از انتخاب شدن ظلم روا دارد. پس در نتیجه حکومت انتخابی ضرورتاً شکل تنهای جمهوری نیست. یعنی کسی به زور به حکومت برسد و قانون بنویسد و مردم را بر اجرای قانون وادار کند. یعنی فقط آمدن به حکومت زوری باشد و دیگر زور انجام ندهد. به نظر کانت اینکه لاقلاً امکان دارد، و همین قدر هم کافی است.

در این مسئله جان استوارت میل^۱ در کتاب «حکومت انتخابی» با کانت درگیر می‌شود. به نظر ایشان: حکومت جمهوری حکومتی است که می‌تواند انسانیت را محقق سازد، ولی اول باید ببینیم این حکومت چه نسبتی با سعادت دارد؟ سعادت غایت اخلاق است. و آدمها اخلاقی زندگی می‌کنند تا سعادت‌مند شوند. در نهایت آیا حکومت جمهوری باید به سعادت مردم بی‌توجه باشد؟ یا باید قوانینی تصویب کند که مردم را به سعادت برساند؟ این یکی از مباحث جنجالی در لیبرالیسم است. از زمانی که کانت این بحث را مطرح کرده همیشه بوده است. از طرف دیگر هم چون لیبرالها خودشان را اخلاقی می‌دانند، به سعادت بشر بیشتر علاقمند هستند. از جهتی هم تعهد اخلاقی حکومت لیبرال بر اینست که پاسبان انتخاب‌کننده‌ها باشد، نماینده اراده‌های مردم باشد. پس دیگر نمی‌تواند برای مردم سعادت تشخیص دهد یعنی حکومت لیبرالیستی نمی‌تواند بگوید من تشخیص می‌دهم که سعادت شما در فلان چیز است. این دو سویه حکومت لیبرال است که در تعارض هستند.

پرسش کانت این است:

آیا نسبت بین این دو چیست؟

آیا ممکن است از طریق انتخاب حق انتخاب را از انسانها بگیریم؟

^۱ - جان استوارت میل (John Stuart Mill) (۱۸۰۶-۱۸۷۳م) فیلسوف اخلاق و سیاست و مابعدالطبیعه انگلیسی

آیا می‌شود با انتخاب حقوق‌مدان را انتخاب نکنیم؟ اینها از بحث‌های جنجالی فلسفه حقوق است. مثلاً: فاشیسم تا حد زیادی انتخابی بود. اینجاست که تعهد اخلاقی پیش می‌آید. لیبرالیسم که قرار بود به کمال رساننده آزادی انسانها باشد چگونه سر از ظلم درآورد؟ یا باید این را پذیرفت که هر چه را که انسان بما هو انسان انتخاب می‌کند اخلاقی است، یا این تعارض در بن و ریشه فلسفه حقوق لیبرالیستی هست، و قابل رفع نیست؟ کانت در تعارض بین انتخاب کردن و سعادت بر این است که حکومت نباید نسبت به سعادت تعهد داشته باشد. کانت فلسفه و تئوری لیبرال را به سمت انتخابگری سوق می‌دهد نه به طرف سعادت. او انتخاب کردن را به سعادت‌مندی ترجیح می‌دهد. به عبارت دیگر در تئوری کانت انتخاب به خوشبختی انسان ترجیح دارد. از اینجاست که کانت با ژان ژاک روسو هم متفاوت می‌شود.

پیوند حقوق بشر با حکومت جمهوری بر اساس فلسفه کانت

اصولاً مباحث حقوقی به طور کلی جنبه بیرون‌نمایانه دارد. پیوند زدن حقوق انسانها با حکومت جمهوری کار مهمی است. وقتی انسان در درون خودش هست، چیزی به نام حق مطرح نمی‌شود. در ارتباط با دیگری است که حق مطرح می‌شود و معنی پیدا می‌کند. اینجاست که کانت مباحث اخلاقی و حقوقی را ممزوج می‌کند. چگونگی پیوند زدن این دو مقوله توسط کانت مهم است. چرا باید انسان اخلاقی، انسان جمهوری خواه هم باشد؟ چرا باید بحث سعادت که یک بحث اخلاقی است در حقوق مطرح بشود؟ چه رابطه‌ای بین حقوق با سعادت و جمهوری با اخلاق وجود دارد؟ اینجاست که روشن می‌شود انسان‌شناسی کانت، انسان‌شناسی جدیدی است. در انسان‌شناسی قدیم بحث درباب حق، حقوق و جمهوری مطرح نبوده است. همچنین تدوین نظریه حقوق و چگونگی تحقق آن در جمهوری و غیر جمهوری مطرح نبوده است. چون انسان‌شناسی قدیم با آزادیهای بیرونی چندان رابطه‌ای نداشت و مهم هم محسوب نمی‌شد. در قدیم آزادی فقط آزادی درونی به حساب می‌آمد. انسان باید از درون خودش را کنترل کند. مسلماً این کار با تدوین نظریه اخلاقی کانت ارتباط دارد. نظریه اخلاقی کانت این بود که چه کار کنیم تا غرائز و شهوات به ما حاکم نشود. کتاب «نقد عقل عملی» کانت

بحث از اخلاق است، اینکه چگونه انسان آزادی درونی داشته باشد و خودآئین باشد؟ البته کانت در این کتاب منازعاتش را با قدما روشن نکرده است. در اثر بعدی‌اش یعنی در نقد سوم هست که از اساس به مابعدالطبیعه اخلاق می‌پردازد.

پرسش اصلی کانت اینست که جایگاه آزادی بیرونی انسان تا کجاست؟ این یک پرسش مدرن است، روشن است که تا محدوده آزادیهای بیرونی مشخص نشود، آزادیهای درونی به صورت کامل حاصل نمی‌شود. فرض کنید همه خدا باشند و قانون وضع کنند و قانونشان چنان باشد که دیگران را تسخیر کند، این قانون لغوی خواهد بود. به خاطر اینکه دیگران نیز همین کار را می‌خواهند انجام دهند. پس از دل نظریه اخلاق کانت است که نظریه حقوقش بیرون می‌آید. میان نظریه اخلاقی و حقوقی کانت گره اساسی وجود دارد. ولی در انسان‌شناسی قدیم انسان اجتماعی دیده نمی‌شد، لذا بین اخلاق، حقوق و سیاست گره هم دیده نمی‌شد. در قدیم انسان‌شناسی عرفانی بود، لذا اخلاقش هم با عرفانش مخلوط شده بود. سخن اصلی همین بود که در درون آزاد باش و مهم نیست که در بیرون برده کسی باشی. اینجاست که کانت ماهیت و هویت انسان را اجتماعی می‌داند و به حکومت جمهوری می‌رسد. حکومت جمهوری یعنی حکومتی که آزادیهای انسان را در برابر همدیگر تحقق می‌بخشد. به عبارتی جمهوری لازمه اخلاقی و انسان‌شناختی کانت است.

ویژگیهای جمهوری از نظر کانت

خصوصیات جمهوری از دیدگاه کانت از قرار زیر است:

- ۱- جمهوری نباید دیگران را وادار کند که فقط یکسان تفکر کنند و به یک آرمان خاصی بیندیشند. غایت و هدف جمهوری پاسداری از آزادیهای اجتماعی است.

۲- جمهوری نباید وارد حریم خصوصی افراد بشود. فلسفه پیدایش جمهوری، آزادی اجتماعی است. جمهوری فقط در حریم عمومی است که می‌تواند وارد شود. اینجا پرسش اصلی پیش می‌آید، و آن اینکه مرز میان حریم عمومی و خصوصی تا کجاست؟ این پرسش بنیادی یکی از محورهای مهم گفتگو بین لیبرالهاست. لیبرالیسم پاسبان عدم دخالت دولت در حریم خصوصی است. آیا اساساً رفتارهای دینی حریم خصوصی افراد هستند؟ اصلاً حریم خصوصی چیست؟ چنانچه معلوم است پاسخ این سوالات خیلی هم آسان نیست، از طرفی هم تدوین معیار و ملاک سخت است. چون خیلی از چیزهایی را که لیبرالهای اولیه پذیرفته بودند، لیبرالهای بعدی نپذیرفتند.

از نظر کانت حداقل دو مقوله حریم خصوصی افراد است:

۱- یکی دین مقوله خصوصی است و باید آزاد باشد. رفتن یا نرفتن به کلیسا، شرکت در مناسک و شعائر دینی، همچنین باورها و رفتارهای دینی باید آزاد باشد.

۲- دیگری اقتصاد افراد است. مناسبات اقتصادی در محدوده حریم خصوصی قرار دارد. دولت نباید در مسائل اقتصادی افراد دخالت کند، مگر در شرایط بحرانی. البته کانت در این خصوص توضیحات زیادی نداده است.

۳- جمهوری حکومت خود اصلاح است. به هیچ وجه نباید از طرف مردم اصلاح شود. باید خودش از درون اصلاح شود. به عبارت دیگر از نظر سر کار آمدن و یا آوردن، حکومت جمهوری حکومتی انتخابی است، اما از نظر بر افتادن دیگر انتخابی نیست. یعنی مردم چنین انتخابی ندارند. شورش به اندازه استبداد جرم و خلاف قانون است. مستبدها هستند که قانون را می‌شکنند و زور می‌گویند. مردم شورشی هم به اندازه مستبدان قانون را می‌شکنند. اگر برعلیه حاکمی که خودشان انتخاب کرده‌اند شورش کنند، جنایت نابخشودنی مرتکب شده‌اند. روشن است که شورش بدترین جنایت مردمی است. اگر مردم شورش کنند، رسم و عادت می‌شود و حداقل دو نتیجه نامطلوب دارد:

الف) یکی تثبیت نشدن قانون است.

ب) دیگری سست شدن قانون.

روشن است که وقتی قانون سست شد حق بودن و نبودن کسی معلوم نمی‌شود.

اینجا پرسش اساسی وجود دارد و آن اینکه مردم در این صورت باید چه کار کنند؟

کانت در پاسخ می‌گوید: مردم فقط می‌توانند ابراز و اظهار عقیده نمایند و بس.

می‌توان به این نتیجه رسید که نظریه کانت در اینجا موفق نیست، چون این تئوری ایام صلح را خوب توضیح می‌دهد ولی پیام بحرانی و ظالمانه را توضیح نمی‌دهد. لذا است که لیبرالها در این موارد دچار پارادوکس شده‌اند.

کارل پوپر^۱ در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» این بحران را خوب توضیح می‌دهد:

به نظر او در دو جا می‌توان انقلاب کرد:

الف - جایی که مردم احساس کنند حکومت دچار استبداد شده است. برای از بین بردن خشونت می‌توان خشونت کرد. و چون در انقلاب پیش‌بینی نیست، مردم نباید کاری کنند که به بدتر از وضع سابق برگردند، یعنی انقلاب را کاملاً پیش‌بینی شده به جلو ببرند.

ب - برای به پا کردن حکومت دموکراتیک می‌توان انقلاب کرد. (پوپر، ۱۳۸۰، ص ۹۰۸-۹۱۲) ولی پوپر در جای دیگر از کتابش می‌گوید: انقلاب کردن اقدامی است که نتیجه‌اش را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. لذا نمی‌توان همچنین اقدامی بردارند. چون انقلاب محاسبه‌پذیر نیست، لذا باید رفتار عقلانی در پیش بگیرند. (همان، ص ۹۵۰-۹۵۵)

^۱ - کارل ریچموند پوپر Karl R. Popper (۱۹۰۲-۱۹۹۴م) فیلسوف سیاسی و فیلسوف علم شهیر استرالیایی انگلیسی

این دو گفته پوپر با هم هماهنگ نیستند، یعنی اول موارد جواز انقلاب را می‌شمارد. ولی در وهله دوم می‌گوید انقلاب محاسبه‌پذیر نیست و نباید انجام گیرد.

۴- حکومت جمهوری جهانی است. استدلال کانت در اینجا خیلی جالب است. منظور کانت از حکومت جهانی اینست که امکان تحقق یک جمهوری در یک منطقه وجود ندارد. اگر در یک منطقه جمهوری تشکیل شد، باید سعی کرد که در کشورهای همجوار نیز حکومت جمهوری برپا شود. حکومت جمهوری در یک منطقه همواره از طرف حکومت‌های دیگر تحت تسلط قرار می‌گیرد، برای مقابله با این زورگیری‌ها باید مبارزه کرد. نکته مهمی که کانت به آن اشاره می‌کند اینست که جمهوری بازی همه یا هیچ است. استدلال کانت شبیه استدلالی است که برای تشکیل جمهوری می‌کند. چنانچه آنجا می‌گفت: مسئله باید در آزادی فردی محدود نشود و إلا از طرف افراد دیگر تسخیر می‌شود. در اینجا نیز جمهوری نباید در یک منطقه محدود شود و إلا از طرف حکومت‌های دیگر تسخیر می‌شود. نتیجه اینکه جمهوری لازمه فلسفه اخلاق کانت است.

مراحل حکومت جهانی جمهوری در فلسفه کانت

از نظر کانت حکومت جهانی جمهوری با طی مراحل به وجود می‌آید. کانت به طور کلی سه مرحله را نام می‌برد:

۱- برقراری نظام جمهوری در تمامی کشورها؛

۲- بین همه کشورهایی که دارای جمهوری هستند، باید مناسبات قانونی تشکیل شود. قانون بین‌المللی تشکیل شود، تا کشورها در بیرون از مرز تابع آن باشند. (نظریه تدوین حقوق بین الملل)؛

۳- باید قدرت بین‌المللی تشکیل شود تا قانون بین‌الملل را در کشورهای مختلف اجرا کند و محقق سازد. کانت اسم این قدرت بین‌المللی را "جامعه ملل" می‌گذارد. اینجاست که کانت با تیزهوشی جامعه لیبرال را رقم زده است.

کانت می‌گوید: این مراحل باید طی شود. در این صورت است که صلح دائم برقرار می‌شود، و إلاً صلح یک امر موقتی و مبتنی به زور خواهد بود و هر آن احتمال حمله وجود خواهد داشت. (کانت، ۱۳۸۰، ص ۸۲)

پیشنهادات کانت برای شکل‌گیری صلح پایدار جهانی

البته ایده شکل‌گیری صلح پایدار از طرف کانت با پیشنهاداتی همراه است:

۱- هیچ پیمان صلحی که در آن، به طور ضمنی دستاویزی برای جنگ در آینده حفظ شده باشد، معتبر نخواهد بود. یعنی هر پیمان صلحی که به منظور تدارک برای جنگ‌های آینده باشد، نامعتبر شناخته شود. این کار انسانها را ملزم می‌کند که به صلح واقعی بیندیشند.

۲- به عبارتی تحت هیچ شرایطی عنوان حمله به خاک دیگری مجاز نیست.

۳- ارتش‌های ثابت (miles perpetuus) می‌باید به تدریج، کاملاً برچیده شوند. (همان، ص ۷۱) ایجاد نیروی مسلح زیر پرچم و تشکیل ارتش دائمی منسوخ باشد.

۴- هیچ کشوری حق ندارد با تمسک به زور در تشکیل یا اداره کشوری دیگر دخالت کند. هیچ دولتی حق مداخله در سرنوشت دولتهای دیگر ندارد. (همان، ص ۷۳)

۵- نظام فدرال جهانی باید تشکیل گردد.

این آرمان کانت تاکنون هیچ وقت به تمامه تحقق پیدا نکرده است، همواره بشر می‌تواند بین تئوری و عمل فرق بگذارد و نیز بین تجربه خود و ایده فرق بگذارد. ایده از دیدگاه معرفت‌شناسی کانت به این معناست که هیچ وقت عین داده حسی تجربی نیست. همواره میان ایده و حس فاصله است. در مقام تحقق هم این فاصله بر قرار است. (کانت، ۱۳۸۴، ص ۱۵۴) در اینجاست که بحث مهمی در فلسفه حقوقی - سیاسی کانت در گرفته است. و آن اینکه چطور میان این دو فاصله است؟ بشر وقتی به دموکراسی دست یافت، دیگر چه معنی دارد که بین جمهوری مطلق و تجربه بشر فاصله وجود داشته باشد؟ این بیانگر آنست که ما به آن ایده نرسیده‌ایم. در فلسفه کانت صلح پایدار و جهانی و آزادی بشر ایده نهائی است. و آن چیزی که تجربه است، گامهایی است که برای تحقق صلح و آزادی برمی‌داریم. پس چرا بین این دو فاصله است؟

نتیجه‌گیری

روشن است که بر اینجا هم روحیه سیستم‌سازی کانت حاکم است. یعنی فرق بین ایده و تجربه، نومن و فنومن. به نظر می‌رسد کانت در حاق ذهن خودش موانع پیش روی چنین طرحی را پیش از آنکه دیگران تصور کنند، تصور می‌کرد. به عنوان مثال: کانت در جمهوری خودش تبدیل دینهای تاریخی را به یک دین واحد عقلانی خواستار بود و مشکل این را هم کاملاً متوجه بود. از جمله ضعفهای این نظریه کانت این بود که با هیچ تئوری اقتصادی همراه نبود.

جان استوارت میل که پس از کانت یکی از متفکران لیبرال مطرح بود، به این نقص پی برده بود. او در صدد بود حکومت جمهوری را حکومتی حداقلی، با یک نوع نظم اقتصادی همراه سازد. به عبارت دیگر او آزادی را در قالب اقتصادی تعریف می‌کرد.

مارکس^۱ نیز به این نقطه ضعف لیبرالیسم دست می‌گذارد، و می‌گوید: امکان ندارد که بدون سخن از برابری و استفاده برابری و اقتصاد برابر دم از آزادی زد. پیش شرط آزادی عدالت است. اگر در ساختار اقتصادی تصحیحی به عمل نیاید، نمی‌توان از آزادی حرف زد.

مشکل دیگر کانت در اینجا تلقی کانت از تکنولوژی است، زیرا تلقی کانت از تکنولوژی بسیار ابتدائی است. انقلاب صنعتی در زمان کانت وجود نداشت. جمهوری بین‌المللی کانت برای جامعه‌ای که در آن تکنولوژی حرف اول را می‌زند، مسئله‌ای مشکل به نظر می‌رسد. و همچنین تحقق آزادی الآن باید با تکنولوژی همراه باشد. چون آزادی بدون در نظر گرفتن پیشرفت تکنولوژی حرف ابتدائی است. از این رو جمهوری بین‌المللی کانت اول در جامعه صنعتی مطرح و برپا شد.



^۱ - - کارل مارکس (Karl Marx ۱۸۸۳- ۱۸۱۸م) فیلسوف جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی و بنیان‌گذار فلسفه مارکسیسم. مارکس می‌گفت: «فلسفه این نیست که جهان را چنانکه هست بشناسیم، بلکه آن است که جهان را چگونه تغییر دهیم».

منابع

۱. ایمانوئل، کانت، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، انتشارات نقش ونگار، چاپ اول، ۱۳۸۱
۲. ایمانوئل، کانت، صلح پایدار، ترجمه محمد صبوری، نشر به باوران، ۱۳۸۰
۳. ایمانوئل، کانت، فلسفه حقوق، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات نقش ونگار، ۱۳۸۰
۴. ایمانوئل، کانت، معنای تاریخ کلی در غایت جهان‌وطنی، ترجمه و شرح منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، انتشارات نقش ونگار، چاپ اول، ۱۳۸۴
۵. پوپر، کارل، انقلاب یا اصلاح، ترجمه هوشنگ وزیری، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۸۰
۶. پوپر، کارل، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۸۰
۷. دره بیدی، منوچهر صانعی، جایگاه انسان در اندیشه کانت، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴
۸. محمودی، سید علی، فلسفه سیاسی کانت، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۴.
۹. هگل، ویلهلم فریدریش، عناصر فلسفه حق، ترجمه مهبد ایرانی طلب، نشر پروین، چاپ اول، ۱۳۷۸

Hans Reiss, Introduction, Kant Political writing